گفت‌وگوی «فرهیختگان» با سعید طاووسی مسرور در باب غدیر، الغدیر و تاریخ مواجهات تشیع

الغدیر ارائه‌دهنده تصویر واقعی از شیعه است

زهیر توکلی
پژوهشگر ادبیات

اول می‌خواستم درباره مرحوم علامه‌امینی و کتاب الغدیر با دکتر سعید طاووسی‌مسرور، عضو هیات علمی دانشگاه علامه‌طباطبایی مصاحبه کنم. اگر بخوانید، می‌بینید که در همین جهت هم به‌راه افتادیم اما در ادامه، دغدغه اصلی این روزها و شب‌های خودم را دیدم که می‌آید و خود را بر مصاحبه تحمیل می‌کند.

دغدغه‌ای که فکر می‌کنم دغدغه بسا کسان دیگر هم باشد: «با اختلافات چه کنیم؟» و در پس زمینه علامه‌امینی و الغدیر: «چگونه الغدیر را به‌مثابه اثری برای نزدیک کردن شیعه و سنی و ختم دعوا می‌شود خواند؟» ازاین‌رو سعی کردم پیشینه‌ای از روش علمی الغدیر در تاریخ مکتوبات تشیع به‌دست داده شود و سپس سوال‌های اساسی‌تر و پاسخ‌های بنیادین در پایان مصاحبه بیاید. پس توصیه می‌کنم اگر کل مصاحبه را نمی‌خوانید، قسمت آخرش را با دقت بخوانید: «ائمه اطهار، چگونه مردم را جذب می‌کردند؟ که مردم شیعه می‌شدند؟ یا ائمه، مردم را چگونه شیعه می‌کردند؟»

از شناختی که از علامه‌امینی به‌عنوان شخص ایشان دارید، آغاز کنیم.

وقتی عید غدیر می‌شود یاد علامه‌امینی هم زنده می‌شود. آثار و خدمات علامه‌امینی نباید منحصر در «الغدیر» شود. ایشان کتابخانه‌ای در نجف به یادگار گذاشتند به‌نام کتابخانه امیرالمومنین(ع) با ۷۰ هزار نسخه خطی و چاپی؛ ریاست این کتابخانه را حجت‌الاسلام سیدعلی طباطبایی‌یزدی، فرزند خلف کتاب‌شناس فقید سیدعبدالعزیز طباطبایی به‌عهده دارد. من به این کتابخانه مشرف شده‌ام و می‌توان گفت خود این کتابخانه گنجینه‌ای است که ایشان فراهم کرده و حاصل عمر آن بزرگوار تلقی می‌شود. وفات علامه‌امینی در تهران بود ولی پیکر ایشان را به نجف منتقل می‌کنند و در همین کتابخانه به خاک سپرده می‌شوند.

«الغدیر» برخی کتاب‌ها را استخراج کردند و به فارسی هم ترجمه شده است. و خود آن کتاب‌ها بسیار در زمان خودشان مهم بوده‌اند. وقتی جوان بود کتابی داشتم و می‌خواندم به‌نام «ابوطالب مظلوم»؛ تاریخ، بعدها همین علامه‌امینی چنین کتابی نوشته است، بلکه این کتاب، مستخرج از الغدیر است. کتابی دیگر هست به‌نام «الوضاعون والحادیث‌الموضوعه»؛ از سیدرامی بوزیکی؛ که خدمت‌سازان را معرفی می‌کند. باز این کتاب از «الغدیر» استخراج شده است.

اساساً کتاب الغدیر موجی در جهان تشیع ایجاد کرده و علاوه‌بر این کارهای مستخرج از الغدیر که گاهی همراه با تکمله است و نمونه‌های دیگرهم دارد؛ مدتی‌ها تاثری چون نظم‌دهی کتاب الفصل فی الملل والاهواء و النحل؛ از شیخ محمد حسون، نظم‌دهی کتاب البدایه‌والنهایه؛ از احمد الکنانی، «عید الغدیر فی الاسلام» از فارس تبریزیان و... همچنین شاهدیم که بسیاری از محققان بعد از کتاب الغدیر نیز انجام داده‌اند از جمله توسط شیخ علی اصغر مروج خراسانی (ره) با عنوان «نظم‌الدر فی الغدیر» چاپ شده است؛ برخی علمای شیعه از این کتاب الغدیر ستایش کرده‌اند و در مسیر بحث علمی با اهل تسنن به این کتاب استناد کرده‌اند که می‌توان مثلا به شیخ حسین‌انصاریان اشاره کرد که اکنون در استانبول آن سوی به سر می‌برد و حتی حبائش در هالهای از ابهام است. اشاره کرد. ایشان نوشته کتاب اسیل النجافی فی تتمه المراجعات؛ است که در آن ردیتی «المراجعات» سیدعبدالحسین شرف‌الدین نوشته و ضمنا خود کتاب «المراجعات» نیز با تحقیق و تعلیق ایشان به چاپ رسیده است.

علاوه بر این موارد کتاب‌ها و آثار مختلف و متعددی که درباره علامه‌امینی و کتاب الغدیر نوشته شده خود گویای جایگاه رفیع این کتاب و نویسنده آن نزد شیعه است مثلا حماسه غدیر از شیخ محمدرضا حکیمی یا یادنامه علامه‌امینی که مجموعه مقالاتی است که بزرگان حوزوی و دانشگاهی به درخواست استاد سیدجعفر شهیدی و شیخ محمدرضا حکیمی نوشته‌اند و همچنین می‌توان به «الحجةالامینی» نوشته سیدمحمدصادق بحرالعلوم که به کوشش محسن صادقی منتشر شده است و آثاری دیگر نیز اشاره کرد.

علامه‌امینی در دوره‌ای زندگی می‌کرد که همچه‌های مختلفی علیه شیعه وجود داشت. جرجی زیدان در کتاب تاریخ «آداب اللغه العربیه» که به فارسی هم ترجمه شده (با عنوان «تاریخ تمدن اسلام»، علی جواهرکلام)، در آن کتاب، هیچ ذکری از شیعه‌اثنی‌عشری‌نکرده‌است‌ولی‌همین‌کتاب‌شیعه‌مورد‌ستیز علامه‌امینی قرار گرفت و از پاسخ به این رویکرد جرجی زیدان اختصاص دادند. آقابزرگ تهرانی در «نقباء البشر فی القرن الرابع» و «طبقات اعلام الشیعه» را نوشت، مرحوم سیدحسن صدرکاظمینی کتاب «تاسیس الشیعه الکرام لفنون الاسلام» و مرحوم شیخ محمدحسین کاشف‌الغطا، در جزء دوم کتاب «المطالعات و المراجعات» که به «النقود والردود» معروف است، ردی بر زیدان نوشت. یکی از حرف‌های عجیب دیگری که در همان دوره مطرح شده بود، این بود که موسی جارالله (م ۱۹۴۹ میلادی) در کتاب «الوشیعه فی نقد عقائد الشیعه» ادعا کرد بود که شیعه اصول اعتقادی منطقی ندارد، کتابی درباره اسلام ندارد و شهیدی در راه اسلام نداده است. این یک صورت بسیار سطحی از حرف این حرام‌است. این حرف‌می‌گویدشیعه‌ایران چون در فتوحات شرکت نکردند در مسلمان کردن یک روستا هم نقش نداشته‌اند و هرچه فتوحات بوده به دست اهل سنت انجام شده است. آقای موسی جارالله این را تعمد داده و گفته است شیعه شهیدی تقدیم اسلام نکرده است. علامه‌امینی کتاب «شهداء الفضیله» را در رد این شبهه نوشت که بسیار مورد توجه علمای نجف قرار گرفت. این کتاب برخی علمای شیعه از قرن چهارم به بعد را که به شهادت رسیده‌اند، معرفی می‌کند.

البته اصل دعوا، اصل اثبات حقانیت این مذهب بود، این که شیعه، خارج از دین معرفی نشود.

قبل از ادامه بحث، خوب است قدری درباره نشو و نمای علامه‌امینی هم توضیح بدهید.

علامه‌امینی فرزند میرزا احمد امینی در سال ۱۳۲۰ ق در تبریز جدّش می‌شود «نوابغتقلین» مشهور به «امین الشرع» بود؛ از همین رو خانواده او «امینی» خوانده شده‌اند.

عبدالحسین امینی در مدارس تبریز، مقدمات علوم را آموخت و پس از فراگرفتن قرآن و مقدمات، به تحصیل فقه و اصول پرداخت و در درس عالمانی چون سیدمحمد مولانا، مولف «مصباح السالکین» و سیدحسن صرخوشی و شیخ حسین مولف «هدایه الانام» حاضر شد.

علامه‌امینی در جوانی از تبریز به نجف رفت و در درس عالمانی مانند سیدمحمد فیروزآبادی (م ۱۳۴۵ ق) و سیدابوتراب خوانساری (م ۱۳۴۶ ق) حاضر شد. می‌دانید که از آثار مرحوم فیروزآبادی کتاب «فضائل الخمسه من الصحاح السته» و غیرها من الکتب المعتبره؛ است. این کتاب شامل احادیث مربوط به پنج‌تن آل عبا در مهم‌ترین کتب عامه است که جمع‌آوری شده و مورد بررسی قرار گرفته است. بعدینیست که روش علامه‌امینی در الغدیر برگرفته از روش استادش در این کتاب باشد.

سیدابوتراب خوانساری نیز علاوه‌بر علوم فقه و اصول، در تراجم و رجال مهارت داشته و با مذاهب چهارگانه اهل تسنن نیز آشنا بوده است. به‌علاوه‌وی متکلم بوده و در کلام آثاری چون «النجوم الزاهرات فی اثبات امامه الائمه الاطهار» و «مصباح الصالحین فی اصول الدین» دارد. به‌نظر می‌رسد شاگردی علامه‌امینی نزد ایشان در تعیین ادامه مسیر علمی علامه کاملا موثر بوده است. از دیگر اساتید ایشان می‌توان به میرزاعلی‌بن عبدالحسین ایروانی و میرزاابوالحسن‌بن عبدالحسین مشکینی اشاره کرد.

اگر صلاح بدانید، درباره پیشینه کتاب‌هایی که برای اثبات حقانیت تشیع و ولایت امیرالمومنین(ع) نوشته شده، صحبت کنیم.

من دوره متاخر را بیان می‌کنم. در دوره متاخر در هند کتابی تحت‌عنوان «تحفه اثنی‌عشریه» نوشته می‌شود. شیخ عبدالعزیز دهلوی به فارسی این کتاب را می‌نویسد. این مهم‌ترین رد‌یه به‌زبان فارسی بر شیعه است. نهضتی بین علمای شیعه شکل می‌گیرد که به این کتاب پاسخ دهند. ۵۳ عنوان کتاب در رد «تحفه اثنی‌عشریه» نوشته شده است. یکی از اینها و مهم‌ترین شان «بغیات الانوار» اثر میرحامد حسین هندی است. میرحامد حسین فقیه اهل‌تسنن است و در درس نجف جدید یا تصحیح و تحقیق نشده است و در درس نجف نیست و خود «بغیات الانوار» هم ناقص چاپ شده و چاپ کاملی از آن وجود ندارد. الغدیر ادامه همین مسیر است و حتی می‌توان گفت الغدیر از فرزندان عبقات است. به‌لحاظ روشی هم به عبقات نزدیک است. یعنی مطالب را از کتاب‌های اهل سنت استخراج کرده است چه روایت، چه قول علما و چه شعر. این روشی است که در عبقات هم می‌گرفته شده است و الغدیر به عبقات بیشتر نظارو به روایات است. کاری که در روزگار ما آقای مرعشی نجفی در کتاب «ملحقات الاحقاق» انجام داد که تکمله‌ای بر «احقاق الحق» قاضی نورالله شوشتری است.

و خود کتاب «احقاق الحق» هم در جواب ابن حجر هیتمی نوشته شده است؟

بله. در دوره صفوی، قاضی نورالله مظلومانه در هند به شهادت رسید و اکنون مزارش در آگرا زیارتگاه است. مرحوم مرعشی نجفی روایات مشهوری را که مورد استناد شیعه بوده از کتب اهل سنت استخراج کرده است. مثلا یک روایت واحد را از قرن یک شروع کرده و هر کسی از اهل سنت آن را نقل کرده، بیان کرده است. ۳۳ جلد است که ذیل احقاق الحق قاضی نورالله شوشتری (انتشارات کتابخانه مرعشی) چاپ کرده است.

اگر بخواهیم عقب‌تر برویم؛ از این تالیفات وجود داشته است مثلا الطرائف سیدبن طاووس را می‌توان نام برد که با استناد به منابع اهل سنت است. در الطرائف، مناظره مامون با اهل حدیث نقل شده. مامون معتزلی بود. معتزلیان ترجیح مفضول بر افاضل را روامی دانستند یعنی سنی بودند اما امام‌علی(ع) را افضل از سه خلیفه دیگر می‌دانستند و بخشی از میراث کلامی معتزله، ناظر به اثبات افضلیت امیرالمومنین(ع) است. مامون در آن مناظره، با هر احدیث غلیه می‌کند و اثبات می‌کند که امیرالمومنین(ع) افضل خلفای زمانه است. احمد جعفریان می‌گفت ارجاع به متون سنی برای دفاع از مذهب شیعه موضوع یک رساله دکتری خوب است.

یکی از اشکالات متدیک به این قبیل نوشته‌های علمای هر دو طرف این است که به چیزی استناد می‌کنند که مورد اجماع علمای طرف مقابل نیست یا حتی اکثر علمای طرف مقابل، آن را قبول ندارند؛ یا اینکه در میراث علمی شان آمده است، آن را از مقوله حدیث ضعیف و غیرقابل استناد می‌دانند.

هر دو مورد وجود دارد یعنی روایاتی است که محقق شیعی نشان داده که موردقبول اهل سنت است، مثلا تداوم این را نشان داده است ولی روایاتی هم وجود دارد که صرفا بیان می‌شود که اهل سنت این را نقل کرده‌اند ولی فقط نقل کرده‌اند و معلوم نیست باورش بوده باشد. به‌طور نمونه‌ای من مغازلی کفات «مناقب اهل البیت» دارد و ظاهرا این روایات را از باب تبرک و تیمن نقل کرده است و گزنه موارد‌ی در این کتاب بیان کرده که پنج مورد آن برای تشیع فرد کفایت می‌کند.

این جوزی هم مورد عجیبی است. او در دمشق بوده در اوج جریان تاریخ‌نگاری اهل سنت؛ ولی مطالب زیادی در محبت اهل‌بیت و عاشورا و احترام به سادات دارد.

این جوزی حنبلی است و حنابله علی‌رغم کسانی که دارند در برخی زمینه‌ها انصافی هم به خرج داده‌اند. تربیع خلافت را احمدبن حنبل تثبیت کرد.

این که امیرالمومنین علی(ع) را به عنوان خلیفه چهارم بپذیرند؟

بله. عبارت او این است: «کسی که علی را خلیفه چهارم نداند از خر نفهم‌تر است». عین تعبیر اوست. استاد جعفریان مقاله‌ای را چهیده احمدبن حنبل و تربیع خلافت دارند [با عنوان نقش احمدبن حنبل در تعدیل مذهب اهل سنت] . آنجا مفصلا به این موضوع پرداخته‌اند. بسیاری از اهل سنت در قرون یک تا سه، سه خلیفه اول کل رهموم می‌دانستند. می‌گفتند بعد از آن «دوران بدعت» بوده و بعد از آن «دوره سلطنت».

برخی از اهل سنت کوفه، ابوبکر و عمر را بیرامومنین(ع) را قبول داشتند و عثمان را نه. احمدبن حنبل کم کم وارد حرام ام دانسته است و از صحابه بود و حرف صحابه هم حجت است. این جوزی از این جهت قابل درک است توسل بین حنبلی است و آن کتابی که در جواز اهل زیارت می‌نویسد، اتفاقا به نظرات امام احمد استناد می‌کند. اصل‌هست: «الزّلفی المتعصب العنبدالمانع من لعن یزید» و مقصود از متعصب عنید، ابن معیت حنبلی است. این جوزی می‌گوید امام احمد دلیل به آله قرآن، یزید را ملعون دانسته است. مهم‌در اینجا استناد‌ش به آرا احمدبن حنبل است.

به‌هرصورت روش علمای شیعه در استناد به روایات عامه برای اثبات حقانیت تشیع، امر کهنی است، چه در مساله ولایت، چه در مساله مهدویت. شیخ صدوق در «کمال الدین» یک سری روایاتی که می‌آورد از اهل سنت است. به چه‌دلیل ارزش دارد؟ مثلا روایات باب ائمه دوازده‌گانه؛ ارقریش. جالب است که اهل سنت، روایات این باب را نقل کرده‌اند و شیعه‌نقل نکرده است. این فقط منحصر به اهل سنت نیست. از منابع زیدیه و اسماعیلیه هم می‌توان استفاده کرد، مخصوصا منابع زیدیه؛ چون اهل سنت حساسیتی که به ما داشتند به زیدیه نداشتند. زیدیه بینابین هستند، از نظر فقهی حنفی هستند و از نظر کلامی معتزلی اما قرابتی هم با شیعه دارند؛ مثلا آثاری از [زیدیه] قرن سوم مانده است درباره مقتل حضرت زهرا (صلوات الله و سلامه علیها). به تفصیل هم گزارش شده است. امسال در هیاتی در ایام فاطمیه، از روی این کتاب که میراث زیدیه است، مقتل خواندم.

یکی از کسانی که راه علامه‌امینی را ادامه داد، آقای شیخ محمدباقر محمودی بود. ایشان هرکسی، از سنی، زیدی و غیر اینها درباره امیرالمومنین(ع) اهل بیت، کتاب نوشته بوده و کتاب‌ها مهجور مانده بوده و خطر نابودی آن می‌رفت، تصحیح و چاپ کرده است. کتاب «الرد علی المتعصب العنید المانع من لعن یزید» از این جوزی را ایشان چاپ کرده است و نیز «مناقب» ابن مغازلی را؛ همچنین کتابی به نام «نزهه الابصار و محاسن الاثار» از ابوالحسن علی‌بن مهدی طبری ماملیوری است. ماملیور روستایی در نزدیکی بابل است. این ابوالحسن ماملیوری از زیدیه بوده و کتابش گرد آوری خطبه‌ها و سخنان امیرالمومنین(ع)، قدیمی‌تر از نهج‌البلاغه است چون او متوفی حدود ۳۶۰ ق است و از یک جهت دیگر هم این کتاب بر نهج‌البلاغه برتری دارد: نظمه تاریخی دارد، به خلاف نهج‌البلاغه که کتابی در حوزه بلاغت محسوب می‌شود و اصلا نه سلسله اسناد و نه نظمه تاریخی دارد و حتی گاهی سیدرضی، روایات را تقطیع کرده، چون این غرض رانداشته که کتاب تاریخ باشد یا دید تاریخی یا روایی بنویسد، جنبه ادبیت و بلاغت سخنان آن حضرت را مدنظر داشته. از کتاب ماملیوری، نکته‌هایی در دنیا وجود دارد که در کتابخانه واتیکان نگهداری می‌شود. آشیخ محمدباقر محمودی عکس این نسخه را تهیه می‌کند و در سال ۱۴۳۰ قمری به چاپ می‌رساند.

نسخه برای چه قرنی است؟

مولف متوفی ۳۶۰ ق است یعنی قرن چهارم؛ ولی نسخه به‌نظرم برای قرن یازدهم بوده و کاتب آن هم یمنی بوده. درواقع، این کتاب از میراث زیدیه طبرستان است و البته بعد این میراث به زیدیه یمن منتقل شده.

برگردیم به بحث. چیزی که از فرمایش‌های شما فهمیدم این است که همچه‌ای در کشورهای عربی به‌خصوص مصر شروع می‌شود و علمای شیعه از این باب احساس خطر می‌کنند.

البته این نوع اشکالات به شیعه، منحصر به این عصر نبوده است. شیعه‌جرجی‌زیدان در آن عصر هم بوده‌است؛ منتهی در مقدمه خود گفته که بیان شده شیعه، عقیده‌ای نداده و مذهب است که حرفی برای گفتن ندارد.

تا این حد بی‌انصافی وجود داشته است؟

بله. رساله دکتری من درباره جرال نجاشی بود. نجاشی کل عمر خود را برای باسکوغیب به همین شیعه گذاشته؛ در فهرست نجاشی، حدود چهارهزار کتاب که مولفانش شیعه بوده‌اند، معرفی شده است. درصورتی که در «الفهرست» ابن‌ندیم، یک اختصاص به شیع نداره، هشت‌هزار کتاب معرفی شده که همین برای اثبات فعال بودن شیعه، در مباحث علمی و تالیف آثار، کافی است.

من یک ملاحظه تاریخی در این مساله دارم؛ هروقت شیعه قدرت گرفته؛ ازنظر سیاسی یا علمی، اهل سنت چنین مواجهه‌ای کرده است؛ مثلا در زمان نجاشی چرا این بحث‌ها بوده است؟ چون دوره آل بویه بود و اوج قدرت و نفوذ شیعه. در قرن چهارهم که این هجمه‌ها می‌شود من فکر می‌کنم بعد از افول اخباری‌گری و تجدید حیات علم اصول در حوزه نجف و تولید آثار مختلف فقهی، کلامی، تفسیری، اصولی، رجالی و... در نجف، این تجدید حیات دوباره، در جهان عرب صدا می‌کند، لذا عرب‌های دیگر، چه سنی چه مسیحی، می‌خواهند این رقیب را از میدان به در کنند.

این مساله به قدرت گرفتن حوزه نجف مرتبط می‌شود؟ این واقعا تاثیرگذار است و اسناد تاریخی که دلالتی بر این موضوع داشته باشند، دارید یا فعلا فرضیه شما این است؟ یعنی حوزه علمیه از زمان وحید بهبهانی و شاگردانش از قبیل سیدمهدی طباطبایی بحرالعلوم و افعاد و دستعدلس با الازهر یا با دمشق داشته‌اند؟

برخی از گزارش‌ها وجود دارد. یک نسخه خطی که من تصحیح چاپ کرده و جزء مجموعه مقالات کنگره وحید بهبهانی در نجف منتشر شده، رساله‌ای است که در آن، حاکم «اوا» النهر، شیعه را تکفیر می‌کند و حکم قتل وحید بهبهانی را می‌دهد. یکی از علمای طبس به نام «محمدرفیع طبسی» به این رساله جواب می‌دهد و جالب است که در جواب خود به محورت شخصیت وحید بهبهانی در کل عراق اشاره می‌کند نه فقط برای شیعه که حتی برای اهل سنت؛ می‌گوید در ذیل توجه سلطان عثمانی، اهل سنت عراق چقدر تکریم می‌کنند وحید بهبهانی را.

یعنی می‌گویید از مسیر عثمانی باید جلو برویم و چون عراق آن عصر، زیر مجموعه عثمانی بود و علمای نجف سیاست درستی با عثمانی داشتند، احساس خطری بین علمای اهل تسنن ایجاد می‌شود.

بله. درواقع روابط حسنه‌ای بین نجف و عثمانی در آن دوره وجود داشت.

به‌نظر می‌رسد در نجف عصر قاجار حلقه‌ای شکل می‌گیرد که سر این حلقه مرجوم حاجی میرزاحسین نوری باشد و نسلی از شاگردان همچون آقابزرگ تهرانی، سیدمحسن امین عاملی، محمدقمی و محمدباقر بیرجندی از این حلقه بیرون می‌آیند و اینها به‌نوعی تاریخ‌نگاری و کتاب‌شناسی شیعه در عصر جدید را شکل می‌دهند.

بله. سیدمحسن امین که برای این دوره است و از همین حلقه‌ای که بیان کردید، واقعا در شامات تاثیرگذار بود.

از چه نظر؟

ایشان شیعیان شام را مدیریت می‌کرد و علویان ترکیه و شام که درواقع، بازمانده همان «نُصیره» هستند را سعی می‌کرد جذب کند. درباره علویان فتواداد که اینها طاهر هستند و شیعه محسوب می‌شوند. در تاریخ فقه شیعه برای اولین‌بار این فتوا داده شده است. سیدمحسن امین با بسیاری درافتاد؛ به‌فتوای تحریم قلیانخوری در راستای این بود که شیعه در منظر غربی‌ها بد جلوه نکند. علامه‌زرنی در شامات آدم مهمی است. سیدمحسن امین در «فرهنگ سوگ شیعی» نوشته‌اند.

سیدمحسن امین را از این جهت مثال زدید که بگویید دامنه احیای حوزه نجف تا شام هم رفته بود و توجه جلب کرده بود و واکنش منفی یک دسته از دانشمندان عرب را در حوزه مصر و شام درپی داشت؟

دقیقا. این اهم‌درنظر بگیرید که در مصر، اقلیتی داریم که شیعه هستند. همین الان هم فعال هستند و حتی منشوراتی هم دارند. طبعا اینها با نجف عصر وحید بهبهانی به بعد، رابطه داشته‌اند و اینها باعث شکل‌گیری آن داوستدی می‌شود که البته

ادامه در صفحه ۱۵

ادامه از صفحه ۱۴

شروعش با بحث‌های جدی و تحدی بوده؛ یعنی همان کتاب جرجی زیدان و واکنش علمی آن سه‌نفر عالمی که عرض کردم، ولی در ادامه، واقعا یک جور دیالوگ شکل می‌گیرد.

این اقلیت در آن زمان هم بوده‌اند؟

از قرن پنجم تا الان استمرار تشیع اثنی‌عشری را در مصر داریم.

افراد مهمی از لحاظ علمی در بین آنها بوده‌اند؟

در قرون گذشته بله، ولی هرچه جلوتر آمده‌ایم، کمتر شده است. از چهره‌های امروزی مصر سیدمرتضی رضوی است که کتاب‌های مختلفی دارد. یک کتاب مهم او «مع رجال الفکر» است. در این کتاب، اطلاعات جالبی درباره بزرگان اهل‌سنت و احیانا گفت‌وگوهایش با آنها ارائه کرده است، به‌طور مثال محمد ابوالفضل اهراهه، طه حسین، محمود ابوریه و غیره. در آثارش، اطلاعات جالبی از مصر می‌دهد و مثلا در کتاب «آراء علماء المسلمین» می‌گوید در دارالکتب هیاتی بوده به ریاست استاد علی الفکری که در نسخه‌های خطی دست می‌بردند. هرچه به نفع شیعه و زیدیه و حتی صوفیه بوده، از نسخه حذف می‌کردند. این آقای سیدمرتضی رضوی متولد و درس‌خوانده نجف بوده و به همین قیاس، فارغ‌التحصیلان نجف در جهان عرب پخش می‌شدند (یک مثال دیگرش را عرض کردم؛ مرحوم سیدمحسن امین عاملی در دمشق) و یک نمونه خیلی مشهورش هم سیدجمال‌الدین اسدآبادی است که در حوزه نجف تحصیل کرده بود و نزد ملاحسین‌قلی همدانی هم می‌رفته است. او بعد‌ها به استانبول و مصر می‌رود و آنجا منشأ فکر احیای تمدن اسلامی می‌شود.

طبعا اینکه‌می گویند شیعه‌نقشی‌نداشته‌بله، شیعه‌نقش مستقیمی در شکل‌گیری خلافت و فتوحات و تمدن دوران خلافت یعنی تا حدود نیمه قرن چهارم نداشته است.

شیعه قطعا در فتوحات مشارکت فعال نداشته است و بنده در رساله خود این را نشان دادم‌ام.

نقل‌هایی را که در کتب اهل‌سنت درباره حضور حضرت امام‌حسن‌مجتبی یا آقاعبدالله‌الحسین(علیهم‌السلام) است، چگونه ارزیابی می‌کنید؟

من این را قبلا مفصل در یک سخنرانی در پژوهشکده تاریخ اسلام ثابت کرده‌ام که حسنین(ع) در فتوحات حضور نداشتند.

یعنی نقل‌ها قابل انکاسیست؟

اولا نقل‌ها زیاد نیست. یک روایت در طبری است و چند روایت پراکنده در کتاب‌هایی دیگر که همان روایت طبری را به‌صورت مرسل آورده‌اند؛ یعنی نصربن صبّاح اولا متهم به غلو است و ثالثش محل اختلاف است و ثانیا ازنظر شیوه اسناد هم اصطلاحا «مرفوع» یعنی اعتبار است.

مرفوع یعنی چه؟

یعنی واسطه‌ها حذف شده‌اند. خبر مرفوع یا مرسل در این تفاوت دارند که در مرسل، مثلا یک دو واسطه تا سه واسطه افتاده است ولی در خبر مرفوع، طرف مقابل طوری می‌گوید امیرالمومنین(ع) اینچنین فرموده است یا مثلا فردی در قرن پنجم به‌دون اسناد از فردی در قرن دوم روایت می‌کند.

پس مرحوم سیدحسن صدر به این دام‌چاله نیفتاد.

بله. ولی مرحوم آقابزرگ یک جهتی دم داد افتاده است. از این جهت که در شهردن صدر صاحبان کتاب‌ها تسامح داشته است. فرض کنید دیوان حافظ را چرا؛ آثار شیعیان آورده است. تشیع حافظ کجا ثابت شده است؟ در الذریعه این مشکل وجود دارد. نجاشی که او هم چنین نیتی داشته که آثار شیعه را معرفی کند، خیلی دقیق عمل کرده، ۹۴ درصد افرادی که «هم‌رخ هستم» به فارسی ترجمه کرده است. یک مصاحبه‌ای با پسر ایشان به‌نام عادل شاکری شده است که درباره پدر خود صحبت می‌کند. آنجا می‌پرسند بقیه چاه‌های الغدیر چرا چاپ نمی‌شود؟ ایشان می‌گوید مطالبی در جلدهای ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ است که نمی‌توان چاپ کرد.

یعنی الغدیری که الان چاپ شده ناقص است؟

بله. ناقص است. این که الغدیر ناقص است جزء مسلمات است ولی این که بقیه جلدها کجاست و چرا چاپ نمی‌شود، به‌خاطر آن است که ظاهرا چیزی شبیه باب مطاعن بحارالانوار است که آقای بروجردی حرام کرد. البته در خارج از ایران هنوز باب مطاعن بحارچاپ‌می‌شود. من خودم شخصا برداشتم این است که علامه بعد از این همه عمری که پای این موضوع گذاشت، یک حس درونی خاصی نسبت به مساله ولایت و شخص مولا علی(ع) هم پیدا کرده بود. از قول ایشان نقل کرده‌اند که خداوند نگذرد از کسانی که عمر من را هدر دادند تا من یک عمر زحمت بکشم که ثابت کنم علی مسلمان بوده است.

یعنی اگر اسناد دقیق‌تر و مفصل‌تری پیدا کنیم می‌توانیم به دو علامه‌امینی برسیم. علامه‌امینی که در دوره مجاهدت‌های مکتوب یا پیشینه‌ای که بیان کردید، و آزاداندیشی‌ای نشان می‌دهد که حتی در عمر ما هم تحملش خیلی دشوار است. خب! انتخاب آزاد است ولی‌ما‌نمی‌هم نیست و حقیقتا هم نباید دعوایی بین انسان‌های‌برای‌انتخاب‌این‌یا‌مذهب‌وجود‌داشته‌باشد. این هم یک روش است.

احساس می‌شود عکس آنچه ما امروز ضروری می‌دانیم، خود اهل‌بیت. این موضوع یعنی حق خلافت را به‌شکل بحث ثابتی که روی آن وارایسیون داشته باشند و هربار بحث ثابتی که روی آن وارایسیون داشته باشند و هربار به یک بهانه خود بحث یکوبند که این خلافت، حق ما بوده، دنبال نمی‌کردند؛ تلقی‌ای که از اهل‌بیت در هیات‌ها‌ی‌ما‌ی‌مادرست‌می‌شود. این است که امام‌جعفرصادق(ع) اگر جلوتر بیاییم به افاسدحسین طباطبایی‌بروجردی می‌رسیم. از هر پدیده تاریخی در هر عصری یک بازنمایی داریم. الان وقتی مقاله شهید شیخ‌مرتضی مطهری را در کتاب «حماسه غدیر؛ آقای حکیمی می‌خوانیم موضوع یادداشت این است که کتاب الغدیر گامی در جهت احیای وحدت اسلامی است. مرحوم مطهری بر این باور است که تمایز هویتی باید بماند و قابل برطرف‌شدن نیست. بالاخره شیعه یک هویت دارد و سنی یک هویت دارد ولی سوء‌تفاهم‌ها باید برطرف شود؛ مطهری این کتاب را گام بزرگی در جهت برطرف کردن سوء‌تفاهم‌ها نسبت به تشیع می‌داند. اصولا کسی که بعد از علامه‌امینی دامن همت را به کمر بست تا کار ایشان به‌خوبی شناسایی شود، آقای حکیمی بود که ایشان هم رویکرد تقریب از نوع رویکرد آقای مطهری دارد. آن دوره چنین تلقی‌ای از این کتاب [الغدیر] وجود داشت اما الان کسانی که سنگ علامه‌امینی را به سینه می‌زنند و روی کتاب الغدیر مانور می‌دهند، جماعتی هستند که به آنها اهل‌ولا می‌گوییم یعنی خودشان به خودشان چنین می‌گویند ولی بیشتر از ولایی و محبتی بودن، تبرایی هستند. آیا گزارشی که مطهری و حکیمی درباره الغدیر می‌دهند درست است یا برداشتی که تونیرابیان عصر ما از امینی و الغدیر دارند؟

بخش‌هایی از الغدیر که چاپ شده، می‌تواند به‌عنوان زمینه و موادی برای تقریب استفاده شود، هم‌اظهر که خیلی از چهره‌های اهل‌سنت از کتاب الغدیر تعریف کرده‌اند. آقای دوانی در مفاخر اسلام، جلد ۱۳، گزارشی از دانشمندان و علمای اهل‌تسنن می‌دهد که الغدیر را تایید کرده‌اند.

تایید یا تعریف از کتاب به‌خاطر جنبه‌هایی از ادبیت یا تاریخ یا انساب و امثال اینها؟

بله. ستایش‌ها تا حدود زیادی معطوف به این جنبه‌های کتاب است. مثل این که مولف، زحمت عظیمی کشیده و اشعار را از نسخ خطی جمع‌آوری کرده. یک نکته خیلی مهم هم همین است که الغدیر ابتدا از جنبه ادبی داشته و عنوان ۶ جلد از الغدیر، پیش از چاپ، «شعراء الغدیر» بوده که وقتی برای یکی از بزرگان نجف می‌برند، ایشان کلمه «شعراء» را حذف می‌زند و الغدیر می‌شود. چنین ظرفیتی در الغدیر وجود دارد ولی تمام پتانسیل آن، این نیست. علامه‌امینی رویکردهای تبرایی پررنگی داشته است. ایشان در اصفهان منبر می‌رفت و مرحوم بروجردی، آقای منتظری را می‌فرستد و می‌گوید به ایشان بگویید این صحبت‌ها را بیان نکند، الان چندوقت این حرف‌هاست؛ برادران مسلمان ما درگیر جنگ با رژیم صهیونیستی هستند و ایشان مباحث اختلافی ۱۴۰۰ سال پیش را برجسته می‌کند.

سندیان کجاست؟

این را آقای سروش محلاتی از شخص آقای منتظری نقل کرده است. آقای منتظری آنجا می‌رود و علامه‌امینی هم به احترام فرمایش آقای بروجردی منبر را تعطیل می‌کند. مثلا از وصیت‌های علامه‌امینی این است که ۱۰ سال فاطمیه بدیاد ایشان برگزار شود. مجلس فاطمیه هم مشخص است که چه مطالبی عنوان می‌شود.

نفس این که وصیت شود برای من روضه فاطمیه بگیرید دلیل بر تبرایی بودن نیست. در زمان ما رهبر جمهوری اسلامی، درعین حال که فتوایر حرمت سب و لعن صحابه دارد، روضه‌خوانهارا از همان اول که رهبر شدند تا اکنون برگزارمی‌کنند.

بله. البته آگاهی‌های دیگری هم‌بوده‌جدا‌در. مثلا علامه‌امینی یک دوستی به‌نام حاج حسین شاکری داشتند که کتابی به‌نام «ربع قرن با علامه‌امینی» به عربی دارد که مصر رفتند آن را با عنوان «همرخ هستم» به فارسی ترجمه کرده است. یک مصاحبه‌ای با پسر ایشان به‌نام عادل شاکری شده است که درباره پدر خود صحبت می‌کند. آنجا می‌پرسند بقیه جلدهای الغدیر چرا چاپ نمی‌شود؟ ایشان می‌گوید مطالبی در جلدهای ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ است که نمی‌توان چاپ کرد.

یعنی الغدیری که الان چاپ شده ناقص است؟

بله. ناقص است. این که الغدیر ناقص است جزء مسلمات است ولی این که بقیه جلدها کجاست و چرا چاپ نمی‌شود، به‌خاطر آن است که ظاهرا چیزی شبیه باب مطاعن بحارالانوار است که آقای بروجردی حرام کرد. البته در خارج از ایران هنوز باب مطاعن بحارچاپ‌می‌شود. من خودم شخصا برداشتم این است که علامه بعد از این همه عمری که پای این موضوع گذاشت، یک حس درونی خاصی نسبت به مساله ولایت و شخص مولا علی(ع) هم پیدا کرده بود. از قول ایشان نقل کرده‌اند که خداوند نگذرد از کسانی که عمر من را هدر دادند تا من یک عمر زحمت بکشم که ثابت کنم علی مسلمان بوده است.

**یعنی اگر اسناد دقیق‌تر و مفصل‌تری پیدا کنیم می‌توانیم به دو علامه‌امینی برسیم. علامه‌امینی که در دوره مجاهدت‌های مکتوب یا پیشینه‌ای که بیان کردید، و